وجود علم عرفی به عدم وجود هلال در آسمان صاف در روایت ابن خالد

شاگرد: این مقدماتی که توضیح میدهید برای فهم کدام یک از روایات است؟

استاد: برای اینجا بود که حضرت فرمودند «ان کان لایعلم»، آقا فرمودند که مقابلش میشود، «یعلم». یعنی «لا علة و لا شبهة» پس «یعلم». ایشان میگفتند که «یعلم» به این معنا نیست که احتمال عقلائی نیست، بلکه با اینکه احتمال هست، از باب حالت نفسانی است که میگوییم عقلاء یک کشف و احساس دارند.

مطلبی که اخیراً عرض کردم به این صورت شد: اگر عقلاء کشف و احساس دارند، بما هم عقلاء نیست. وجود عقلاء مجموعهای از شئون و قوا است. این قوا هر کدام خصوصیت خودش را دارد. ولو همه عقلاء هستند. عقلاء خیلی از کارها را میکنند که حمقاء و بُله نیستند. اما بما هم صاحب عقل نیستند. بما هم صاحب احساسات هستند. عقلاء این کار را میکنند. خب چرا میکنند؟ چون عواطف دارند. عواطف دارند یعنی خداوند در آنها چیزی را قرار داده که عیناً با قوه مدرکه یکی نیست. ولی با هم به این صورت کار میکنند. مثل این مثالی که الآن عرض کردم. نفس علم حضوری به فرد گرسنگی دارد اما در همین حالشان عقل او که مدرک طبایع است، دارد در ضمن این فرد، طبیعت آن را هم دارد درک میکند. همانگی است بین اینها.

> 19:50

حاج آقای حسن زاده در جلسه اسفار زیاد میفرمودند: حمار که نگاه میکند، احساسٌ وهمی دارد. حالا در اصل بحث بماند. ممکن است سؤال پیش بیاید. اما عبارت استاد به این صورت بود. میگفتند حمار که نگاه میکند، احساسٌ وهمی دارد. اما انسان به همان چیزی که حمار نگاه میکند، نگاه کند، احساسٌ عقلی. مثلاً هر دو دارند این سنگ را میبینند، انسان نگاه که میکند احساس میکند که سنگ است، حمار هم که نگاه میکند احساس میکند که سنگ است. اما نگاه حیوان، احساس وهمی است. بالاتر هم نمیرود. در همان محدوده است. ولی انسان چون احساس عقلی دارد، میبیند که از این احساس به کجاها میرود! اصل حرف که خوب است. شروع کار است. اما اینکه فرق انسان و حیوان در چیست و ...، ممکن است سؤالات بیشتری باشد. این حاصل عرض من بود.

چیزی که من عرض کردم این بود که «یعلم» را به علم عرفی بزنیم. یعنی وقتی «لا علة و لا شبهة» هست، گویا علم عرفی هست. علم عرفی به چه معنا است؟ در عرف، علم به جایی میگویند که دنبال آن بلند نمیشوند. خواه احتمالش در نفس الامر باشد و ما اصلاً ندانیم، خواه در ذهن او موجود باشد اما اعتناء نکند. یا اینکه احتمال موجود باشد و به آن اعتناء ذهنی هم بکند اما اعتناء

رفتاری نکند. قبلاً از تفاوت‌های اینها صحبت کردیم. خیلی از موارد بنائات عقلائیه به این صورت است. جاهایی که واقعاً بنائ عقلائی است. یعنی در ذهن عقلاء این احتمال هست، به ذهنشان هم لگد می‌زند، گویا در ذهن عقلاء یک پارازیتی ایجاد می‌کند، اما در رفتار آن‌ها تأثیر نمی‌گذارد. اینها بنائات عقلائی می‌شود که متمحّض در بنائ ناشی از حکم است. حکم و مصالحی را در نظر می‌گیرند، با اینکه احتمالاتی فعال است و به ذهن او لگد می‌زند، اما در رفتار، ترتیب اثر نمی‌دهد. این‌ها خیلی مهم است. پس استصحاب تنها این نیست که ما بگوییم عقلاء یک کشف احساسی دارند. کشف احساسی در یک طیفی از استصحاب‌ها قبول است. اما طیفی پیش می‌آید که به این صورت نیست.

به گمانم در مانحن فیه به این صورت است. یعنی استصحاب کشفی (کشف احساسی) نیست. چون عرض کردم بیست و نه روز تمام شده، در روز سیام امری حادث شده. نزاع هم طوری است که دیگر نمی‌گوییم با احساسمان آن را کشف می‌کنیم. پس اگر شعبان را استصحاب می‌کنیم، به‌خاطر حکمتی است که متفرع بر این استصحاب است. حکمت عقلائی، از نظم و سائر چیزهایی که سرجایش صحبت شد. نه از این باب که چون قبلاً در مشاعرمان یک ماهی را به‌عنوان فردی از شهر پذیرفته بودیم، الآن هم که روز سیام است، همانطور می‌گوییم این هم از همان شهر است و آن را کشف احساسی می‌کنیم. این بیانی است که آقا فرستاده بودند و از برداشت ایشان فهمیده بودم.

شاگرد: «لایعلم» در طول استصحاب شد؟

استاد: آن چه که من عرض کردم این بود که «لایعلم»، عدم العلم فعال شد. «أیس تدرون؟ اذا کان لایعلم»، علم ندارید. علم نداشتن، چند جور است. ما به خیلی از چیزها علم ندارید، اما به آن‌ها توجه ندارید، غفلت دارید. ای اگر هم می‌دانید علم ندارید، به عدم علم اعتناء ندارید. یک جایی است که علم ندارید، اما این جهل و عدم علم ما در ذهنمان بسیار پررنگ است؛ دارد نقش ایفاء می‌کند. حضرت که «لایعلم» فرمودند، منظورشان این است. «أیس تدرون؟» که وقتی شما را به احتیاط ترغیب کردند تا روزه بگیرید، برای وقتی است که شک بالفعل باشد. عدم العلم و لایعلم، در ذهن شما نقش ایفاء بکند. اما در «ال علة و ال شبهة» نمی‌خواهند بگویند «یعلم»ای است که به علم منطقی تبدیل شده است. نه، اینجا «لایعلم» به‌معنای جهل فعال است، حال که «ال علة و ال شبهة» است، یک نحو شبیه علم می‌شود. یعنی علمی است که به‌معنای آرام بودن است. ولو باز همینجا «لایعلم» هست. عبارت مقنعه را خواندم. آن جا هم «لایعلم» است. به علم نرسیده است، اما آن «لایعلم» فعال دیگر رفته. «لایعلم»ی که او را تحریک می‌کرد برای ترغیب خاص شارع به اینکه برو احتیاط بکن، سرّاللّه را اتیان بکن، دیگر نیست.

شاگرد: فعالیتش به‌دلیل استصحاب رفت، ای صرفاً به جهت اینکه علت و شبهه ای نبود رفت؟ شما سه مرحله را فرمودید؛ یکی اینکه اطمینان دارد و اصلاً احتمال خلاف را ندارد. دیگر این بود که احتمال خلاف را دارد و تنها در ذهنش هست، سوم هم این بود که در ذهنش هم هست و اما در رفتارش تأثیری ندارد. الآن کدام یک اینها است؟

استاد: دیروز عرض کردم که چون پایه استهلال بر احتمال عقلائی است، اگر احتمال عقلائی در شب سیام نبود، کسی به استهلال نمی‌رفت. پس برای عقلاء باعثی هست که می‌روند. اما وقتی رفتند و هوا صاف بود، دیگر آرام می‌گیرند. آرام می‌گیرند به این معنا نیست که احتمال عقلائی صفر می‌شود، لذا گفتم اگر در شهر قم، صد نفر به استهلال رفتند اما ندیدند، باز یک نفر در آذر قم به آن‌ها خبر می‌دهند که عده‌ای دیده‌اند، دوباره دنبالش بلند می‌شوند تا ببینند آن‌ها چه کسانی بوده‌اند. اگر احتمال صفر شده بود که دیگر به‌دنبال آن بلند نمی‌شدند. پس باز احتمال هست. اما آرام هستند. احتمالی است که دیگر در رفتارشان اثر نمی‌گذارد.

بازبینی #1
ایجاد شده 18 مه 2026 15:51:29 توسط ... .

. ... طس‌وت 15:52:15 2026 مه 18 به روزرسانی شده